

فهرست

۲مقدمه.....
۲تبیین مسأله و ضرورت و اهمیت آن.....
۳مفاهیم.....
۳مفهوم لغوی و اصطلاحی جعل.....
۳نظریه اول: محقق بجنوردی (ره).....
۳نظریه دوم: حضرت امام خمینی (قدس سره).....
۶مفهوم لغوی و اصطلاحی سبیل.....
۷مراد از کافر و مسلم.....
۸مستندات قاعده.....
۹استناد به آیات.....
۱۴استناد به روایات.....
۱۹دلیل سوم: اجماع فقهاء.....
۲۰دلیل چهارم: تنقیح مناط.....
۲۰تطبیقات قاعده و موارد کاربردی آن.....
۲۰۱. عدم جواز تملک - ای الکافر - للمسلم.....
۲۱۲. المشهور عدم جواز نقل المصحف الی الکافر.....
۲۵۳. بیع الأرض الشریفه و ما یصنع منها من آجر أو خزف.....
۲۵۴. عدم ارث الکافر من المسلم.....
۲۶۵. مانع نشدن وارث طبقه اول کافر از ارث طبقه دوم مسلمان.....
۳۰نتیجه گیری:.....
۳۱فهرست منابع:.....

مقدمه

تبیین مسأله و ضرورت و اهمیت آن

بر اساس قاعده نفی سبیل، خدای متعال در اسلام چه تکویناً و بالملازمه چه تشریحاً و حکماً، به هیچ وجه، راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته است. و لذا شرعاً کافر در هیچ زمینه ای نمیتواند مسلط بر مسلمانان باشد. به عبارت دیگر، هرگونه رابطه و عملی که منجر به برتری کافر بر مسلمانان باشد انجام آن بر مسلمانان حرام است. بنابراین، نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه محور حفظ عزت و برتری مسلمانان بر کفار و نفی سلطه بیگانگان است. از این رو، سیاست خارجی اسلام همانند سیاست داخلی اش، بر پایه اصولی استوار است که اجرای صحیح آنها، آثار ارزشمندی در پی خواهد داشت که بدون رعایت آنها، ارتباط با ملل و دولت های جهان قوام نمی یابد و به درستی شکل نمی گیرد.

لذا ضرورت این قاعده از این جهت است که یک مبنای فکری اسلامی به اندیشه ها و مواضع سیاسی و امور خارجی می دهد که باعث اعتدال می شود و آن را از افراط و تفریط ها و گرایشهای انحرافی باز میدارد و به مسیر درست رهنمون میگردد و برای پذیرش اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در جهان، آنها را به خوبی ارائه میدهد و همچنین از نفوذ فکر و فرهنگ غیر انسانی و غربی و طاغوتی پیشگیری میکند و گذرگاه سیاست های استعماری را مسدود میسازد. از این روی، «نفی سبیل» با توجه به آیه (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) (نساء: ۱۴۱) از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار میگیرد.

مفاهیم

مفهوم لغوی و اصطلاحی جعل

جعل در لغت به معنای قرار دادن (سید علی اکبر قرشی: قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۸). و وضع کردن است (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۱۰) **جَعَلَ الشَّيْءَ يَجْعَلُهُ جَعْلًا وَ مَجْعَلًا وَ اجْتَعَلَهُ: وَضَعَهُ.** (تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۴، ص ۱۰۷) و **جَعَلَ الشَّيْءَ جَعْلًا وَضَعَهُ.**

در این که مراد از جعل در آیه شریفه چیست، دو نظریه وجود دارد.

نظریه اول: محقق بجنوردی (ره)

«الظاهر من معنى الآية الشريفة أن الله تبارك و تعالی لم يجعل و لن يجعل فى عالم التشريع حكما يكون موجبا لكونه سييلا و سلطانا للكافرين على المؤمنين. و تشريع جواز بيع عبد المسلم من الكافر و نفوذه و صحته، موجب لسلطنته الكافر على المسلم، منفي بهذه الآية»

مراد، جعل تشریعی است؛ به این معنا که خداوند متعال در عالم تشریع، حکمی که موجب سبیل و سلطه کافران بر مؤمنان باشد، وضع نکرده است. سید حسن بجنوردی: القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۸۸

نظریه دوم: حضرت امام خمینی (قدس سره)

«أن نفی السبیل مطلقاً لازمه نفی جميع السبل تكويناً و تشريعاً، فلم يكن الأمر دائراً بين أحد المعاني، كما يظهر من المفسرين و غيره» امام خمینی (ره): کتاب البيع، ج ۲، ص ۷۲۳.

ایشان می فرمایند: علاوه بر جعل تشریحی، جعل تکوینی نیز مراد است؛ یعنی در عالم تکوین نیز خداوند سبحان برای کفار، غلبه‌ای بر مؤمنان قرار نداده است؛ بلکه همیشه مؤمنان تفوق و غلبه دارند لذا امر دایر مدار یکی از آنها نیست کما اینکه برخی از مفسرین قائل به آن شدند.

به نظر می رسد آنچه از قرائن و صدر آیه ۱۴۱ سوره نساء بدست می آید؛ این است که نفی جعل، اعم از تکوینی و تشریحی است. به جهت اینکه آیه به مشاجرہ ای که کفار و منافقین در قبال مومنین داشتند اشاره دارد؛ به این معنی که اگر مسلمانان پیروز می شدند منافقان سعی می کردند خودشان را در صفوف مسلمانان جای دهند و ادعا می کردند که به کمک ما بود شما پیروز شدید و اگر چنانچه کفار در ظاهر پیروز می شدند باز نزد آنها رفته و می گفتند: «أَنَا كُنَّا نَشْجِعُكُمْ عَلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَدَمِ الْإِسْتِسْلَامِ لَهُمْ وَ نَحْنُ شُرَكَائِكُمْ فِي النَّصْرِ» و واضح است آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِيبًا» اخبار از بطلان واقعی کار آنها است و از آن جهت که تشریح مبتنی بر واقع است خصوصا طبق مسلك امامیه که قائل به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی است بالملازمه کشف از حکم تشریحی می کند یعنی خدای متعال نه در مقام حکم و نه در مقام عمل هر گونه راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است. و اگر پیروزی کفار را بر مسلمانان در میدانهای مختلف با چشم خود می بینیم به جهت آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیتها و رسالتهای خویش را به کلی فراموش کرده اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه اینکه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام میدهند. بنابراین ضعف ایمان و عدم اتحاد و فرمانبری از رهبری باعث شکست مسلمانان خواهد شد. همان گونه که خدای متعال در آیه ۷۹ سوره نساء فرموده « مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ »

هرخبری که به انسان می رسد، از خداست و هر گونه بدی که می بیند از خو اوست.

در جای دیگر می فرماید: « وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ » سوره شوری آیه ۳۰

هر گونه مصیبتی که به شما می رسد به سبب کارهای خود شماست و خدا از بسیاری از کارهای که انجام می دهیم در میگذرد.

اما اگر چنانچه مسلمانان ایمان الهی را حفظ کنند و ید واحده داشته باشند و در جهت مطامع دنیوی نباشند و در اطاعت و فرمانبری از مافوق خود قدم بردارند و سطح آگاهی جهادی خود را بالا ببرند، قطعاً وعده الهی در مورد آنها تحقق پیدا خواهد کرد؛ چرا که خدای متعال می فرماید: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» سوره مبارکه الحج آیه ۴۰؛ اگر حقیقتاً نیت ما نصرت دین الهی است - که معنای نصرت خدا همین است - بدانیم که خدای متعال نصرت خواهد کرد و تردیدی در این زمینه نداشته باشیم؛ وقتی انسان با این روحیه حرکت کرد، آن وقت آن سکینه‌ای که بر دل‌های ما ان شاء الله نازل خواهد شد. چرا که « فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ » آیه ۵۶ سوره ی مائده

در آیه ۵۶ سوره مائده ما قبلش این است اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ این آیه مربوط به ولایت است. ولی شما خداست و رسول خداست و کسی که در حال نماز در حال رکوع تصدق داد که حضرت امیر بوده و در حال رکوع خاتم خود را تصدق داده. پشت سرش و مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا کسی که ولایت داشته باشد نسبت به خدا و پیغمبر و آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی آن کسی که نماز می خواند و در حال رکوع نماز خاتم خود را تصدق داد. اینها حزب الله هستند. باز در جای دیگر می فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ

عَزِيزٌ» سوره مجادله آیه ۲۱

قضا و قدر حتمی خدای متعال این چنین نوشته شده خدا می گوید من و پیغمبرانم همیشه غالب هستیم. با توجه به اینکه آنها که راه رسالت و امامت را پیمودند آنها در بسیاری از موارد هم کشته شدند و در ظاهر هم شکست خوردند اما خدای متعال می فرماید: **لَأُغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي** معنایش این است که اگر ضوابط رعایت شود پیروزی نهایی از آن مسلمانان است و به توفیق الهی همین است که زنجیر سلطه‌ی شیطانی امریکا و هر قدرت طغیانگر دیگر را خواهد گشود و همه را نجات خواهد داد. بنابراین باید برای غلبه بر خلاف نظر آقایان معنای وسیع تری را در نظر بگیریم. و آن همان معنای عامی است که شامل هر غلبه ای می شود اعم از غلبه نظامی، اقتصادی، تجاری، منطقی، سیاسی، فرهنگی یا غلبه در آخرت و یا غلبه تشریحی و تکوینی است.

مفهوم لغوی و اصطلاحی سبیل

برای سبیل در کتب لغت، معانی متعددی از جمله، راه، غلبه و تسلط، حجت، عتاب و عذاب و... ذکر شده است.

البته «راه» و «طریق» معنای اصلی است همان طور که ابن منظور در لغت آورده است **السَّبِيلُ: الطَّرِيقُ** و ما وَضَحَ مِنْهُ، **يُذَكِّرُ** و **يُؤْنِثُ**. و **سَبِيلُ اللَّهِ: طَرِيقُ الْهُدَى الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ**. و **فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، فذَكَّرَ؛ وَ فِيهِ: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، فَأُنْثِ. وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ؛** فسرره ثعلب فقال: **عَلَى اللَّهِ أَنْ يَقْصِدَ السَّبِيلَ لِلْمُسْلِمِينَ** (لسان العرب ج ۱۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۰. ۱۴۱۴ هـ ق

قاموس قرآن: ج ۳، ۲۲۴. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۴، ص ۳۲۵)

و در قرآن کریم نیز در بیش تر مواردی که سبیل به کار رفته، به نحوی معنای راه در آن وجود دارد. گاهی مراد از آن، راه هدایت است؛ مانند آیه شریف: **«فَقَدْ ضَلَّ سَوْأَ السَّبِيلِ»** بقره/ سوره ۲، آیه ۱۰۸. گاهی مراد، راه معمولی است؛ مانند **«وَأَلْمَسَاكِينَ وَ أبنِ السَّبِيلِ»** بقره/ سوره ۲، آیه ۱۷۷. گاهی نیز منظور از آن راه ضلالت است. همچنین گاهی در مفهوم تعدی و

تجاوز به کار رفته که در واقع، مراد راه تجاوز است؛ قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۲۴، مانند: «فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا». نساء/سوره ۴، آیه ۹۰.

البته هنگامی که سبیل با حرف «علی» به کار می‌رود، به معنای عقاب، عتاب، غلبه، سلطه و استیلا استعمال می‌گردد. این نحوه استعمال در آیات متعددی وجود دارد؛ از جمله: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»؛ توبه/سوره ۹، آیه ۹۱. «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»؛ شوری/سوره ۴۲، آیه ۴۱. و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ». شوری/سوره ۴۲، آیه ۴۲. از مجموع این آیات، می‌توان معنای مشترکی برای سبیل استفاده کرد که همان غلبه، استیلا و سلطه است. عباسعلی عمید زنجانی: قواعد فقه، ص ۲۹۲۸.

و همچنین در آیه نفی سبیل از ترکیب «علی» و «سبیل» معنای غلبه و استیلا استفاده می‌شود. بنابراین معنای نفی سبیل همان طور که حضرت امام (ره) بیان کردند این است که خداوند در شریعت اسلام چه تکوینا و چه تشریعا هیچگونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذاشته است و هر گونه راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است.

مراد از کافر و مسلم

«المقصود من الإسلام فی «المسلمین» و أنه هو الأعم لكل من یعتقد بالتوحید و النبوة و المعاد و إن كان ثمة أحكام خاصة لبعض طوائف المسلمین.»

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربیة)؛ ج ۳۲، ص: ۱۷۸

مقصود از مسلمان در آیه اعم است و تمامی کسانی را که توحید، نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و قیامت را باور دارند شامل می‌شود؛ هر چند برخی از گروههای مسلمان احکام خاصی دارند.

صاحب جواهر می‌فرماید:

«المراد بالمسلم من وصف الإسلام و هو الإقرار بالشهادتين و لم يصدر منه ما يقتضى الكفر.»

جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۲، ص: ۳۳۷

مراد از مسلم کسی است که متصف به اسلام باشد، و آن عبارت است از اقرار به شهادتین و موجبات کفر از او سر نزنند.

بنابراین معنای کافر نیز به قرینه مقابله روشن می‌شود. کسانی که توحید، نبوت و قیامت را نپذیرفته‌اند کافرند. بنابراین، کافر اعم است از ملحدانی که به هیچ یک از ادیان آسمانی عقیده ندارند، چه مکتب مادی را پذیرفته باشند و چه نپذیرفته باشند، و نیز کسانی که به یکی از ادیان آسمانی معتقدند. در زمان حاضر آمریکا و اسرائیل مصداق بارز و آشکار این قاعده و آیه می‌باشند. مجله فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربیة)؛ ج ۳۲، ص: ۱۷۹

مستندات قاعده

اکنون که با مفردات معنای آیه نفی سبیل آشنا شدیم مدارک آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا معلوم شود که فقهاء از چه آیات و احادیثی، این قاعده ی فقهی را استخراج کرده اند؟

قاعده ی نفی سبیل کافران بر مسلمین، از نظر مدرک و سند، بسیار معتبر و محکم است. اعتبار و مستند بودن آن ناشی از چهار چیز است: الف) آیات ۱۴۱ سوره ی نساء؛ ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا و « ۱۴۴ سوره نساء؛ يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الكافرين أولياء من دون المؤمنين. » و « ۸ سوره منافقون؛ ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون»

ب) حدیث مشهور نبوی (معروف به حدیث اعتلا): الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزَلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يُورِثُونَ؛ ج) اجماع فقهاء د) قاعده تنقیح مناط

اینک موارد فوق را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم:

استناد به آیات

اقوال مختلفی در تفسیر جمله آیه نفی سبیل (ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) وجود دارد.

محقق بجنوردی (ره) در توضیح آیه فرموده اند:

«الظاهر من معنى الآية الشريفة أن الله تبارك و تعالى لم يجعل و لن يجعل في عالم التشريع حكما يكون موجبا لكونه سبيلا و سلطانا للكافرين على المؤمنين. و تشريع جواز بيع عبد المسلم من الكافر و نفوذه و صحته، موجب لسلطنة الكافر.... و لا شك في أن ظاهر الآية الشريفة لو كان في مقام التشريع هو الذي ذكرنا، و يكون المراد من الجعل المنفي فيها هو الجعل التشريعي لا التكويني، فتكون قاعدة حاكمه على الأدلة المتكلفة لبيان الأحكام الواقعية مثلا الأدلة الأولية مفادها ولاية كل أب أو جد من طرف الأب على أولاده الصغار، أبناء كانوا أو بناتا، و مفاد هذه الآية- بناء على المعنى المذكور- نفى الولاية إذا كان الأب أو الجد من طرف الأب كافرا، و الابن أو البنت كانا مسلمين، و هكذا في سائر موارد تطبيق الآية، فتكون هذه قاعدة حاكمه بالحكومة الواقعية على الأدلة الأولية، مساقها في ذلك

مساق حدیث «لا ضرر و لا ضرار في الإسلام» القواعد الفقهية (للبجنوردی، السيد حسن)، ج ۱، ص: ۱۸۷ و ۱۸۸

خلاصه کلام ایشان این است که : خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه می فرماید که در عالم تشریع هیچ گونه حکمی که موجب سبیل و علو و سلطنت کافر بر مؤمنین و مسلمین باشد وجود ندارد و تشریع و جعل نیز نشده

است. این حکم چه در باب عبادات و چه در باب معاملات و چه در سیاسات، جعل نشده است و بنابراین، هر گونه حکمی که از ناحیه آن حکم، موجبی برای علو و سلطنت کافر بر مسلم باشد به مقتضای این آیه شریفه از صفحه تشریح مرفوع است.

طبق این بیان نفی سبیل در اینجا بمعنای نفی حکم تشریحی تفسیر شده است.

علامه طباطبایی (اعلی الله مقامه) در مراد آیه نفی سبیل فرموده :

(الخطاب للمؤمنين و إن كان ساريا إلى المنافقين و الكافرين جميعا، و أما قوله «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ»، فمعناه أن الحكم يومئذ للمؤمنين على الكافرين، و لن ينعكس الأمر أبدا، و فيه إياس للمنافقين، أى ليئس هؤلاء المنافقون بالغلبة للمؤمنين على الكافرين بالآخره)

و يمكن أن يكون نفى السبيل أعم من الناشأتين: الدنيا و الآخرة، فإن المؤمنين غالبون بإذن الله دائما ما داموا ملتزمين بلوازم إيمانهم، قال تعالى: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» : (آل عمران: ۱۳۹). طباطبایی، الميزان، ۵، ص

۱۱۶

نفی سبیل و سلطه کافران است بر مؤمنان در آخرت نه در دنیا . دلیل اصلی این قول ذکر قیامت در آیه: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است مرحوم علامه نیز بعد از اختیار این قول نوشته اند: ممکن است محل نفی سبیل را اعم از دنیا و آخرت بدانیم؛ زیرا مؤمنان مادامی که ملتزم به ایمان باشند بر کافران غالب هستند.

برخی از علمای اهل سنت بر آنند که مراد از آیه نفی سلطه کفار است.

«الذی رجحته و هو أن الله لا يجعل للكافرين على المؤمنين سبيلاً يمحو به دولة المؤمنين، و يذهب آثارهم، و يستبيح بيضتهم، كما جاء في صحيح مسلم عن ثوبان عن النبي صلى الله عليه و سلم قال «... و دعوت ربى ألا يسلم عليهم عدوا من سوى أنفسهم، فيستبيح بيضتهم» أى ساحتهم». التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج، ج ٥، ص: ٣٢٥ مراد از آیه نفی سلطه کفار است؛ به گونه ای که طی آن به طور کلی حیثیت و کیان مسلمانان از میان برود و آثار آن مضمحل گردد. مؤید این تفسیر روایتی است به نقل از صحیح مسلم که پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرموده اند: «دعوت ربى ان لا يسلط عليهم عدوا من سوى انفسهم فيستبيح بيضتهم»

برخی دیگر «سبیل» را در آیه شریفه به معنای حجت دانسته اند، با این توضیح که کفار هر چند از جهت عده و عده بر مسلمانان برتری یابند، در استدلال، منطق و حجت هرگز بر آنان پیروز و غالب نخواهند بود. همان ج ٥، ص: ٣٢٥

لکن طبق بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) در کتاب بیع می فرماید:

اما الایه الکریمه و هی قوله تعالی (ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً فيها) - مع قطع النظر عن صدرها - احتمالات حسب ما فى التفاسير و غيره لكون السبيل بمعنى النصر او بمعنى الحجه فى الدنيا و الاخره او بمعنى السلطنة الاعتباريه او الخارجيه. و لكن الظاهر عدم استعمال «السبيل» إلّا فى معناه، و هو الطريق فى جميع الاستعمالات التى وقعت فى الكتاب الکریم و غيره، و مواردھا كثيره جداً فى الكتاب العزيز و سبيل المؤمنين « النساء / ١١٥». و سبيل المجرمين « الأنعام / ٥٥». و سبيل المفسدين « الأعراف / ١٤٢». و سبيل الرشد « الأعراف / ١٤٦». و سبيل الغي « الأعراف / ١٤٦ ». الى ان قال.... من الممكن أن يكون المراد نفى جعل السبيل مطلقاً، فالمراد أنه تعالى لن يجعل للكافرين طريقاً و سبيلاً على المؤمنين، لا فى التكوين، و لا فى التشريع: أما فى التكوين؛ فلأنه تعالى أيد رسول الله (صلى عليه و آله و سلم) و المؤمنين بتأييدات كثيرة؛ معنوية، و صورية، و إمداد من الملائكة، و الوعد بالنصر. و غير ذلك ممّا

توجب قوه و شدة و اطمئناناً للجیش الإسلامی، كما قال تعالى وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرِّ وَاَنْتُمْ اُدِلُّهُ «آل عمران / ۱۲۳». و قال لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ التوبه / ۲۵. و أما فی التشريع؛ فلأنه لن يجعل الله للكافرين سلطة اعتبارية على المؤمنين، مثل جعله رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ولياً و سلطاناً على الناس، و من بعده خلفاء المعصومين عليهم الصلاة و السلام، و من بعدهم العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه فهذا أيضاً طريق و سبيل لن يجعله لهم عليهم، كما أن الحجّه للمؤمنين على الكافرين في القيامة. خميني، سيد روح الله موسوي، كتاب البيع، ج ۲ ص ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳

به نظر می‌رسد ادعای اینکه سبیل در یکی از این معانی به کار رفته است ناتمام باشد، به جهت اینکه آنچه در آیه آمده، نفی معنای عام است و هر یک از این موارد می‌توان مصداق آن باشد. بنابراین، خداوند هرگونه عملی را اعم از تکوینی و یا تشریحی که موجب یاری رساندن به کافران باشد و یا غلبه فکری و فرهنگی آنان را در دنیا و یا غلبه و برتری استدلال و برهان آنها را در آخرت و یا سلطه و حاکمیت اعتباری و یا فیزیکی و تکوینی آنان را در پی داشته باشد، نفی کرده است.

بنابراین مستفاد از آیه این است که اراده تکوینی و تشریحی الهی بر این تحقق گرفته است که راه نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان، در هر شکل و مصداقی اعم از خارجی و تکوینی و یا معنوی و فرهنگی و اعتباری، مسدود شود. شاهد این معنا آیات و روایاتی است که دلالت می‌کند مسلمانان از حیث برهان و استدلال و فرهنگ غنای کامل دارند. آیه ۲۵ سوره توبه از آن جمله است: (لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه)؛

شاهد دیگر آیات و روایاتی است که بر پیروزی و نصرت مسلمانان بر کافران در جنگهای مختلف دلالت می‌کند؛ از جمله: (لقد نصرکم فی مَواطِنَ کثیره و یوم حنین)؛ (فصلت، آیه ۴۲) و نیز آیات ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۴ از سوره آل عمران؛ (فتح / آیه ۱) (نصر / آیه ۱)؛ (صف / آیه ۱۳).

شاهد دیگر نیز آیات و روایاتی است که دلالت دارد در مقام تشریح هر گونه جعل قانونی که موجب نفوذ کافران باشد در اسلام وجود ندارد.

این آیات و همانند آنها به روشنی دلالت می‌کنند که هرگونه سبیل و طریقی که سلطه و حاکمیت و برتری کافران، به ویژه کافران حربی همانند آمریکا و اسرائیل را در پی داشته باشد، از منظر اسلام مسدود شده است.

آیه دوم: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. » (سوره نساء آیه ۱۴۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافران را بجای مومنان ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید.

در این آیه خدای متعال به مومنان هشدار می‌دهد که کافران (و منافقان) را به جای مومنان تکیه گاه و ولی خود انتخاب نکنند. به جهت اینکه این عمل یک جرم و قانون‌شکنی آشکار و شرک به خداوند است و با توجه به قانون عدالت پروردگار موجب استحقاق مجازات شدیدی است لذا به دنبال آن میفرماید: " آیا می‌خواهید دلیل روشنی بر ضد خود در پیشگاه پروردگار درست کنید". (أُتْرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا) (تفسیر نمونه ج ۴ ص ۱۸۰)

به چه دلیل خدای متعال به مومنین هشدار می‌دهد که کافران (و منافقان) را به جای مومنان تکیه گاه و ولی خود انتخاب نکنند؟

چون کسی که با کفار اتصال داشته باشد، قهراً از مجتمع مؤمنین جدا می‌شود و چنین کسی ممکن نیست در مجالس و محافل کفار حاضر نشود و با آنها انس و علاقه نداشته باشد و قطعاً سخنانی که آنها با یکدیگر مذاکره می‌کنند که مورد رضای خدای متعال نیست تصدیق می‌کند و از این طریق باعث سلطه فکری و فرهنگی خواهد شد.

آیه سوم: (و لله العزة و للرسول و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون) (منافقون، آیه ۸)

عزت و برتری ویژه خداوند متعال و بندگان شایسته و مؤمنان است.

در این آیه و امثال آن، خدای متعال عزت و شرافت را در خود و رسول و مؤمنان منحصر کرده و بدون شک مقصود از مؤمنان مسلمانانی‌اند که پیرو دین اسلام‌اند و شاهد آن نیز کلمه الرسول است. بنابراین مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود و هر نوع سلطه‌ای که از سوی کفار بر مؤمنین صورت بگیرد مصداق ذلت خواهد بود که مفهوماً مورد نفی آیه شریفه است.

امروزه نیز دولتهای استعماری مثل امریکا و اسرائیل و ازناپش به گمان اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند؛ می‌گویند ملت‌هایی را که در برابر ما تسلیم و یا مذاکره نمی‌کنند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند! این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان را بر باد می‌دهد و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا قرار می‌گردد.

استناد به روایات

از جمله روایاتی که دلالت دارد اسلام و مسلمانان از کافران برترند، مشهور نبوی معروف به حدیث اعتلا است. البته شیخ صدوق روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

قَوْلِهِ عِ الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعَلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُون

(من لا يحضره الفقيه؛ باب ميراث أهل الملل ج ٤، ص: ٣٣٤ ح ٥٧١٩)

اسلام دین برتر است و چیزی بر آن برتری نمی‌گیرد و کافران همانند مردگانند که نه مانع ارث می‌شوند و نه ارث می‌برند.

برای بررسی روایت بر قاعده نفی سبیل، لازم است در دو جهت تحقیق شود.

اول : جهت دلالتی

دوم: جهت سندی

قبل از بیان دلالت و سند حدیث باید به دو نکته توجه کنیم. اولاً: بموجب علو و برتری اسلام، مسلمان هم نسبت به غیرمسلمان برتری پیدا خواهد کرد.

دوماً: کلمه «یعلی» عام است بنابراین شامل هر غلبه ای می شود اعم از غلبه نظامی، اقتصادی، تجاری، منطقی، سیاسی، فرهنگی یا غلبه در آخرت و یا غلبه تشریحی و تکوینی است.

اما دلالت : صاحب عناوین در توضیح این مطلب فرموده:

اگر در دلالت روایت بر قاعده نفی سبیل، به فهم فقها که بزرگترین قرینه است بسنده شود بحثی نیست؛ زیرا آنان در موارد بسیار بدون هیچ اشکالی به دلالت روایت بر قاعده استدلال می کنند. و اگر بر اساس قواعد الفاظ استدلال شود، باید توجه داشت، متعلق جمله «الاسلام یعلو» حذف شده، بنابراین، مراد از متعلق یا مطلق غیر اسلام است و یا به قرینه مقابله اسلام با کفار، تنها کافران مقصودند. در این صورت، جمله اول بر علو اسلام بر کافران دلالت دارد. همین جمله اول نیز بر عدم علو کافران و مساوی نبودن اسلام و کافران دلالت می کند. جمله دوم نیز از جهتی تأکید جمله اول است و از جهتی دلالت می کند که از کافران چیزی بر اسلام علو نخواهد داشت. بنابراین، مدلول بخش فراز اول عبارت است از علو اسلام و عدم علو کافران بر اسلام. جزء دوم نیز بر عدم علو کافران و نیز عدم برابری آنان با اسلام دلالت می کند. در نتیجه علو اسلام بر غیر خودش تمام خواهد بود.

اما سند روایت

درباره سند روایت می‌توان چنین گفت: روایت نبوی است و صدوق آن را گزارش کرده است، اما شواهد و قرائنی می‌تواند اعتبار آن را اثبات کند؛ از جمله:

اولاً: شیخ صدوق اعلی الله مقامه به شکل جزم و قطع آن را گزارش کرده و عبارت «قوله» را به کار برده است. بسیاری از بزرگان میان مرسلاتی که صدوق به عنوان «قوله (ص)» و یا «روی عنه» آورده است تفاوت قائل شده‌اند. اولی دال بر حجیت مرسله است و دومی دال بر ارسال و ضعف روایت است. کتاب النکاح (مکارم)؛ ج ۴، ص: ۱۵۲ - حضرت امام (قدس سره) در این باره می‌فرماید:

«فإن هذا النحو من الإرسال و النسبة إلى الصادق عليه السلام على نحو الجزم من مثل الصدوق لا يصح إلا مع علمه بصدور الرواية، و معلوم من طريقته أن النسبة ليس من الاجتهاد. فهو إما اتكل على مرسله ابن أبي عمير، فحكمه على نحو الجزم يوجب الوثوق بها، و إما جزم بصدورها مستقلاً، و هو لا يقصر عن توثيق الوسائط بالنظر إلى طريقته.»

کتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - القديمه)؛ ج ۱، ص: ۴۸ و ۴۷

یعنی: اینگونه مرسل آوردن حدیث و نسبت دادن آن به معصوم ^{علیه السلام} آنهم به نحو جزم، از فردی چون شیخ صدوق صادر نمی‌شود، مگر اینکه علم به صدور روایت داشته باشد. با توجه به اینکه روش صدوق این است که نسبت دادن روایت به معصوم از راه اجتهاد و طرق اجتهادی نیست. پس او در نسبت دادن مرسلات به معصوم یا بر مرسله ابن ابی عمیر تکیه دارد (که نشانگر جزم او و موجب وثوق بدان روایت است) و یا از طریق مستقلاً به چنین جزمی دست یافته، که در این صورت نیز، با توجه به روش او کمتر از توثیق وسائط نیست.

ثانیاً: بر مبنای اینکه عمل مشهور، جابر ضعف سند است، فقها به این روایت عمل کرده‌اند و در موارد بسیاری از فقه به آن استدلال نموده‌اند.

در این بخش تنها کلام برخی از صاحب نظران گزارش می‌شود.

محقق بجنوردی می‌گوید:

(فمن حیث السند موثوق الصدور عن النبی صلی الله علیه و آله لاشتهاره بین الفقهاء و عملهم به.) القواعد الفقهیة

(للبجنوردی، السید حسن)؛ ج ۱، ص: ۱۹۰

صاحب عناوین درباره سند می‌گوید:

« الخبر المشهور فی ألسنة الفقهاء المتلقى بالقبول بحیث یغنی عن ملاحظة سنده » (مراغی، سید میر عبد الفتاح بن

علی حسینی العناوین الفقهیة؛ ج ۲، ص: ۳۵۲)

حضرت امام (قدس سره) در این باره می‌فرماید:

فلا إشكال في كونه معتمداً عليه؛ لكونه مشهوراً بين الفريقين على ما شهد به الإعلام، و الشيخ الصدوق (قدس سره) نسبة إلى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) جزءاً فهو من المراسيل المعتمدة. كتاب البيع (للإمام الخميني)؛ ج ۲، ص: ۷۲۶. حضرت آیت الله مکارم شیرازی (زید عزه) می‌گوید: این روایت مرسله است ولی مشهور به آن عمل کرده‌اند که عمل اصحاب جبران ضعف روایت می‌کند. کتاب النکاح (مکارم)؛ ج ۲، ص: ۵۸ و ص: ۵۹

بنابراین نقل اشتها در گفتار این بزرگان روی هم رفته موجب اطمینان و وثوق به صدور روایت خواهد شد.

روایات دیگری نیز وجود دارد که بر عزت و علو مسلمان بر کافر دلالت دارد از باب نمونه موثقه سماعه از آن جمله است:

فی الموثق كالصحيح عن سماعه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام إن الله عز وجل فوض إلى المؤمن أموره كلها و لم يفوض إليه أن يذل نفسه أ لم تسمع لقول الله عز وجل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين؟ فالمؤمن ينبغي أن يكون عزيزا و لا يكون ذليلا يعزه الله بالإيمان و الإسلام. كليني، ابو جعفر، محمد بن يعقوب الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۵، ص: ۶۳ - عاملی، حرّ، محمد بن حسن وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص: ۱۵۷

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد. مگر نشینده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: و عزت از آن خدا و رسول و مومنین است پس مؤمن سزاوار است که عزیز باشد و ذلیل نخواهد بود و خدای متعال او را بوسیله ایمان و اسلام عزیز نموده است.

دلیل سوم : اجماع فقهاء

هو الإجماع المحصل القطعی علی أنه لیس هناك حکم مجعول فی الإسلام یكون موجبا لتسلط الکافر علی المسلم، بل جمیع الأحكام المجعولة فیہ روعی فیها علو المسلمین علی غیرهم، کمسألة عدم جواز تزویج المؤمنة للکافر، و عدم جواز بیع العبد المسلم علی الکافر، و عدم صحته جعل الکافر والیا و ولیاً علی المسلم، و أمثال ذلك. القواعد الفقہیة

(للبنجوردی، السید حسن)؛ ج ۱، ص: ۱۹۱

دلیل اجماع محصل قطعی است بر اینکه در اسلام حکمی که سبب سلطه کافر بر مسلمان شود جعل نشده است، بلکه در جعل تمامی احکام در اسلام برتری مسلمانان رعایت شده است.

به نظر می‌رسد استدلال به اجماع از جهاتی صحیح نباشد.

اولاً: بنابر آنچه در سابق توضیح داده شد؛ مراد از نفی اعم از تکوینی و تشریحی است.

ثانیاً: این گونه اجماعات که با استدلال به آیات و روایات، همراه است، اگر نگوییم قطعاً مدرکی است، دست کم احتمال مدرکی بودن آن می‌رود، و اجماع مدرکی کاشف از قول معصوم علیه السلام و یا دلیل معتبری که به دست ما نرسیده باشد نیست.

ثالثاً: این اجماع منقول است و در علم اصول ثابت شده است که ادله حجیت خبر واحد، اخبار از اجماع منقول را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا نقل اجماع، اخبار حدسی و نه حسی از قول معصوم است و ادله حجیت خبر واحد، اخبار حسی از قول معصوم را شامل می‌شود.

دلیل چهارم: تنقیح مناط

فقهای شیعه فرموده اند اگر ملاک احکام و مناط قطعی در دلیل شرعی احراز شود بر اساس قاعده تنقیح مناط قطعی، و از باب اینکه (العلّة تعمم و تخصص؛ علت حکم موجب توسعه یا تضیق حکم می‌شود)، حکم به موارد دیگر که همان علت و مناط راداشته باشد توسعه داده می‌شود. (شیرازی، ناصر مکارم دائرة المعارف فقه مقارن، ص: ۱۹۷ و جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام؛ ج ۲، ص: ۶۴۴)

لذا در بحث کنونی شارع مقدس به مناط حکم و علت قطعی اشاره کرده است و آن عبارت از جلوگیری از سلطه و حاکمیت کافران بر مسلمانان و مقدسات آنهاست.

به عنوان مثال، فروش عبد مسلمان و نیز فروش قرآن به کافران جایز نیست و علت قطعی این حکم نیز عبارت است از سلطه پیدا نکردن کافر بر مسلمان و مقدسات اسلام. همچنین ازدواج مرد غیر مسلمان با زن مسلمان جایز نیست و علت قطعی آن نیز همان عدم سلطه کافر بر مسلمان بیان شده است. بر اساس قاعده تنقیح مناط، حکمی که موجب سلطه کافر بر مسلمان باشد جایز نیست. بنابراین، قاعده نفی سبیل که دلالت دارد بر نادرستی هر عمل و حکمی که زمینه ساز حاکمیت و سلطه کافران باشد، با تنقیح مناط ثابت خواهد شد.

تطبیقات قاعده و موارد کاربردی آن

۱. عدم جواز تملّک - آی الکافر - للمسلم

بر اساس این قاعده کافر به هیچ وجه اجازه مالکیت مسلمان را اعم از خرید، مصالحه، هبه و بخشیدن و یا هر نوع نقل شرعی را نخواهد داشت.

دلیل: به جهت اینکه خرید مسلمان بوسیله کافر یکی از بزرگترین سلطه به حساب می آید و از مصادیق بارز ذلت به شمار می رود. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به همین دلیل در مورد عبد کافری که در دست مولای کافر خود مسلمان می شد، حکم به خرید او می دهد.

« فی المرسل عن حماد بن عیسی، عن ابي عبد الله عليه السلام: «إن أمير المؤمنين عليه السلام أتى بعبد ذمی قد أسلم، فقال عليه السلام: اذهبوا فبیعوه من المسلمین و ادفعوا ثمنه إلى صاحبه و لا تقرّوه عنده» الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۷، ص: ۴۳۲-

۲. المشهور عدم جواز نقل المصحف الى الكافر

دلیل: مشور برای اثبات نظر خود به به یک سری اخبار مستفیضه تمسک می کنند. از باب نمونه:

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا تَبِيعُوا الْمَصَاحِفَ فَإِنَّ بَيْعَهَا حَرَامٌ - قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِي شِرَائِهَا - قَالَ اشْتَرِ مِنْهُ الدَّفْتَيْنِ وَالْحَدِيدَ وَالْغُلَافَ - وَإِيَّاكَ أَنْ تَشْتَرِيَ مِنْهُ الْوَرَقَ وَفِيهِ الْقُرْآنُ مَكْتُوبٌ - فَيَكُونُ عَلَيْكَ حَرَامًا وَ عَلَيَّ مَنْ بَاعَهُ حَرَامًا. وسائل الشيعة؛ ج ۱۷، ص: ۱۶۱ -

در این روایت حضرت امام صادق علیه السلام بیع قرآن کریم را جایز نمی شمارد و حکم به حرمت می دهد بعد امام علیه السلام می فرماید البته خریدن زیور، جعبه و جلد قرآن جایز است.

امام خمینی (قدس سره) می فرماید :

«و الظاهر أنّ هذا العنوان بمناسبه كتاب البيع، و إلاً فمقتضى الأدلّه على فرض تماميتها عدم تملك الكافر له، و هو أعمّ من العنوان. و لا بدّ من تمحيص البحث في ذلك مع قطع النظر عن طريان عناوين آخر، كعنوان الإهانة، و لزوم التنجيس؛ فإنّ ذلك - على فرض تماميته لا يختصّ بالكافر، مضافاً إلى عدم تماميته.» (كتاب البيع للإمام الخميني؛ ج ۲، ص: ۷۲۰)

امام می فرماید: مقتضای ادله بيع بر فرض تمامیت، عدم مالکیت کافر نسبت به کتاب است و این مطلب اعم از عنوان مورد بحث است و اگر چنانچه حرمت بيع کتاب بر اساس اهانت و نجاست کردن کافر باشد؛ این موارد مختص به کافر نخواهد بود. خلاصه نظر حضرت امام جواز نقل کتاب به کافر است. ایشان در مقام استناد به جواز نقل کتاب، به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله عليه و آله تمسک می کند.

«و قد ورد عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): أنه كتب إلى عدّه من الملوک کتاباً يدعوهم إلى الإسلام، و كتب فيه آیه من الكتاب العزيز، و هو قوله تعالى قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ.» (آل عمران/ ۶۴). «بحار الأنوار ۲۰: ۳۸۶» و لو كان التسليط الخارجيّ إهانة لما فعل؛ فإنّ أجزاء المصحف كنفسه، إلاً أن يفرّق بين الأجزاء التي وقعت بين الكلام الخارجيّ و غيرها. و كيف كان: ليس النقل و نحوه إهانة للكتاب، بل لعلّ نشره تعظيم له. و أضعف من ذلك التشبّه بحرمه التنجيس؛ لعدم الملازمة بين النقل و التسليط و بين التنجيس، و لو تمّ ذلك لما اختصّ بالكفار. مضافاً إلى أنّ حرمه التنجيس لا توجب حرمه البيع أو النقل أو التسليط، و لو قلنا: بحرمه مقدّمه الحرام.» (كتاب البيع للإمام الخميني؛ ج ۲، ص: ۷۲۰)

همچنين محقق خوئى در كتاب مصباح الفقاهه اشكالات متعددى را مطرح نموده و جداگانه به هر يك پاسخ داده و در نهايت حكم به جواز بيع كتاب مى دهند.

أقول: تحقيق الكلام هنا يقع فى ناحيتين

الاولى: جواز تملك الكافر للمصحف و عدم جوازه. الثانية: أنه بناء على جواز بيعه من المسلم فهل يجوز بيعه من الكافر أولا؟ و أما على القول بحرمة بيعه منه فيحرم بيعه من الكافر بالأولوية القطعية

إما الناحية الأولى: فالظاهر هو الجواز للأصل، فان مقتضاه جواز تملك كل شخص لأى شىء إلا ما خرج بالدليل، و من الواضح جدا أنا لم نجد ما يدل على حرمة تملك الكافر للمصحف، بل الظاهر مما ذكرناه أنفا هو جواز ذلك لأى أحد من الناس.

و أما الناحية الثانية: فقد استدل المصنف على حرمة بيع المصحف من الكافر بوجوه:

الأول: فحوى ما دل على عدم تملك الكافر للمسلم.

و فيه أولا: أنه لا دليل على ذلك، بل ما دل على وجوب بيعه يدل بالالتزام على تملكه إياه، إذ لا بيع إلا فى ملك، و أيضا ذكر الفقهاء أنه لو اشترى الكافر أحد عموديه المسلم فإنه ينعق عليه، مع أنه لا عتق إلا فى ملك، و سيأتى تفصيل ذلك فى البحث عن شرائط العوضين.

و ثانيا: لو سلمنا ثبوت الحكم فى العبد المسلم فلا نسلم قياس المصحف عليه، فإنه مضافا الى بطلان القياس فى نفسه، أن فى تملك الكافر للمسلم ذللاً عليه، بخلاف تملكه للمصحف فإنه ربما يزيد فى احترامه، كما إذا جعله فى مكتبة

نظيفه للاطلاع على آياته و براهينه، بل قد تترتب على ذلك هدايته إلى الإسلام. (مصباح الفقاهه (المكاسب)؛ ج ١، ص: ٤٩٠)-

سپس ایشان دو اشکال دیگر مطرح نموده و به آنها پاسخ می دهد.

اشکال اول: فروختن مصحف به کافر به دلیل عدم تقیّد و بی مبالاتی بودن او موجب هتک حرمت به قرآن است، لذا فروش آن حرام خواهد بود.

جواب: باید دانست که رابطه بین هتک حرمت قرآن و فروش آن به کافر عموم و خصوص من وجه است یعنی ممکن است از فروش قرآن به کافر هتک حرمتی اتفاق نیفتد مثل اینکه کافر بخواهد از محتوای آن استفاده کند و بعد آن را در کتابخانه خود قرار دهد که در این صورت نه تنها هتک حرمتی پیش نمی آید بلکه حرمت در این صورت حفظ شده است. و گاهی ممکن است هتک حرمت از سوی مسلمان رخ دهد مثل اینکه قرآن را در مکان نامناسبی قرار داده و یا با آن معامله کتاب و یا مجله معمولی کند و گاهی ممکن است هر دو در فر کافر جمع شود مثل اینکه کافر قرآن را خریداری کرده و نسبت به آن هتک حرمت کند و بنده وراء ظهره

اشکال دوم: گفته شده فروش قرآن به کافر مستلزم نجاست آن است به جهت اینکه گاهی وقتها با دست مرطوب آن را لمس کرده و از این جهت باعث حرمت آن خواهد شد.

جواب: اولاً فروش قرآن مستلزم نجاست نخواهد بود چرا که رابطه بین آنها عام و خاص من وجه است.

ثانیاً: این مطلب از صغریات اعانت بر اثم است و ما در بحث فروش انگور به کسی که می خواهد خمر بسازد گفته ایم که دلیلی بر حرمت آن نیست مگر در موارد خاص.

مضافاً بر اینکه آنچه از ادله بدست می آید این است که فروش آن حرمت تکلیفی دارد نه حرمت وضعی و لذا بین آنها ملازمه ای وجود ندارد.

در نهایت می فرماید: اگر دلالت حرمت فروش قرآن بر کافر تمام شود مقتضای آن حرمت فروش کتابهای ادعیه و روایات است خصوصاً اگر شامل بر اسم های خدا و انبیاء والائمة اطهار باشد. مصباح الفقاهه (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۴۹۱

آنچه به نظر می رسد این است که اگر نقل و یا بیع مصحف و همچنین کتابهای تفسیر و ادعیه و روایات حتی خاک کربلا و یا خاک ضریح امام حسین علیه السلام یا پرده کعبه به کافر منجر به هتک حرمت و تسلط آن شود جایز نخواهد بود و الا اگر از طریق فروش یا نقل آن سبب هدایت آن شود خالی از اشکال است. البته باید دانست که این بحث اختصاص به کافر ندارد، بلکه اگر با علم به اینکه از سوی مسلمان به سبب بی احترامی به مصحف و کتابهای ادعیه و زیارات و تفسیر و امثال آن هتک حرمتی رخ دهد، فروش آن جایز نخواهد بود.

۳. بیع الأرض الشریفه و ما یصنع منها من آجر أو خزف

(نجفی، صاحب الجواهر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۲، ص: ۳۳۹)

فروش زمینهای اماکن مقدس و معلقات آن اعم از آجر و خشت و غیره به کافران جایز نیست.

۴. عدم ارث الکافر من المسلم

دلیل: وجود روایات متواتر، از باب نمونه: (لنکرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الطلاق، الموارث، ص:

- (۳۱۶)

روایت اول: (ما رواه المشایخ الثلاثة) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَغْدٍ قَالَ

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ الْمُسْلِمُ يَرِثُ امْرَأَتَهُ الذَّمِّيَّةَ وَهِيَ لَا تَرِثُهُ. (وسائل الشیعه؛ ج ۲۶، ص: ۱۱)

روایت دوم : و روايه الحسن بن صالح، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: الْمُسْلِمُ يَحْبِبُ الْكَافِرَ وَيَرِثُهُ - وَ الْكَافِرُ لَا يَحْبِبُ الْمُسْلِمَ وَلَا يَرِثُهُ. (همان؛ ج ۲۶، ص: ۱۲)

روایت سوم : و رواية أبي خديجه، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَرِثَ الْكَافِرَ - إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْلِمُ قَدْ أَوْصَى لِلْكَافِرِ بِشَيْءٍ. (همان؛ ج ۱۹، ص: ۳۴۵)

۵. مانع نشدن وارث طبقه اول کافر از ارث طبقه دوم مسلمان.

(خوانساری، سید احمد بن یوسف جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۵، ص: ۲۸۴)

۶. عدم ثبوت الولايه للکافر، حيث ترجع الولايه على مسلم و التحکم عليه، فلا عبرة بإذنه في أحكام الأموات، لأنه لا

ولايه له، و لا أولويه له في الميراث. (العناوين الفقهية؛ ج ۲، ص: ۳۵۰)

۷. عدم لزوم إطاعة الكافر في مقامات لو كان مسلماً لوجب. همان

۸. عدم نفوذ قضاء الكافر و إن جمع سائر الشرائط. همان

۹. عدم ولايته على صغير أو مجنون أو سفیه في نكاح أو مال. همان ج ۲ ص ۳۵۱

۱۰. عدم جواز وكالته على مسلم لكافر أو مسلم. همان

۱۱. عدم ثبوت شفعة له إذا كان المشتري مسلماً و إن كان البائع كافراً. همان

۱۲. عدم جواز نكاحه للمسلمة ابتداء و كذا استدامة، فإن بإسلامها يبطل النكاح لو لم يسلم الزوج في العدة. همان

۱۳. عدم ثبوت شفعة له إذا كان المشتري مسلماً و إن كان البائع كافراً. همان

۱۴. عدم جواز بیع السلم أو رهنه أو استیجاره للكافر

(إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ ج ۱، ص: ۴۱۳-)

۱۵. منع إجارة العبد المسلم للكافر مطلقاً. و كذا عاریته .

(عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - القديمة)؛ ج ۴، ص: ۱۷۹)

آنچه ملاحظه شد بخشی از مواردی است که فقهای شیعه بر اساس قاعده نفی سبیل حکم آنها را استنباط کرده‌اند. در فتاوی فقهای خود بر همین اساس مشی کرده‌اند البته حضرت امام در جهت توسعه این بحث مطالب بسیار ارزنده‌ای را بیان نموده‌اند و آنچه را سبب سلطه و نفوذ بیگانگان، به ویژه امریکا و اسرائیل، می‌شود حرام و هر کاری را که موجب بیرون رفتن از این ذلت و خواری است، واجب دانسته‌اند. ایشان در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بسیاری از آنچه را که دیگران معروف و یا منکر ندانسته‌اند، بر همین اساس منکر و یا معروف تلقی کرده‌اند. حضرت امام با سعه دید و عمق بینش، توانست بسیاری از قواعد و ادله فقهای را از زوایای فراموش شده به زندگی اجتماعی ملتها بکشاند و احکام فقهای حیات بخش را استنباط و شالوده حکمت اسلامی را پایه ریزی کند. ایشان با توجه به قاعده نفی سبیل سخنانی دارد که برخی از آنها را از باب نمونه نقل می‌کنیم:

قرآن می‌گوید هرگز خدای تبارک و تعالی سلطه‌ای برای غیر مسلم بر ستم قرار نداده است. هرگز نباید یک همچو چیزی واقع شود یک تسلطی یک راهی اصلاً یک راه نباید پیدا بکند (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً). اصلاً راه نباید داشته باشند مشرکین و این قدرتهای فاسد... بر مسلمین.

مسأله ۲۶۹۳. در برابر طرح استیلاي اجانب بر بلاد مسلمين

۱- اگر مسلمانان بترسند که اجانب نقشه استیلا بر بلاد مسلمين را کشیده‌اند (چه بدون واسطه یا با واسطه عمال خود، از خارج یا داخل)، واجب است از ممالک اسلامی به هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد، دفاع کنند.

۲- اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه‌هایی از طرف اجانب کشیده شده باشد که خوف آن باشد که تسلط بر ممالک اسلامی پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله‌ای که ممکن است، نقشه آنها را به هم بزنند و از نفوذ آنها جلوگیری کنند.

مسأله ۲۶۹۴. در برابر نفوذ سياسي و اقتصادي مشکوک اجانب

اگر به واسطه نفوذ سياسي یا اقتصادي و تجاري اجانب، خوف آن باشد که تسلط بر بلاد مسلمين پیدا کنند، دفاع به هر نحو ممکن و قطع ايادی اجانب (چه عمال داخلی و چه خارجی) بر مسلمانان واجب است.

مسأله ۲۶۹۵. در برابر روابط مشکوک سياسي اجانب

اگر در روابط سياسي بين دولت‌های اسلامی و دول اجانب، خوف آن باشد که اجانب بر ممالک اسلامی، تسلط پیدا کنند (هر چند تسلط سياسي و اقتصادي باشد) بر مسلمانان لازم است با این نحو روابط مخالفت کنند و دول اسلامی را به قطع این گونه روابط الزام کنند. توضیح المسائل (امام خمینی): ص: ۶۰۳

مسأله ۲۶۹۸. کسی که موجب گسترش نفوذ اجانب است

اگر بعضی از رؤسای ممالک اسلامی یا بعض وکلای مجلسین موجب گسترش نفوذ اجانب شود (چه نفوذ سیاسی یا اقتصادی یا نظامی) که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است:

۱- در اثر این خیانت از مقامی که دارد (هر مقامی باشد) منعزل است (اگر فرض شود که احراز آن مقام به حق بوده است).

۲- بر مسلمانان لازم است به هر نحو که ممکن شود آنان را با رعایت موازین شرعی مجازات نمایند. توضیح المسائل (امام

خمینی): ص: ۶۰۴

نتیجه گیری:

در مجموع با توجه به تفسیری که از قاعده نفی سبیل صورت گرفت توجه به چند محور بسیار حائز اهمیت است:

قاعده نفی سبیل به عنوان یک قاعده فقهی کاربردی عامل بسیار مهمی در بازدارندگی از تسلط اجانب، نسبت به همه احکامی که مربوط به روابط مسلمان و کافر خواهد بود. و بر پایه دلایل متقن عقلی و نقلی صریح و مستند می توان آن را پذیرفت.

با توجه به ادله اقامه شده برای آن، بر محور آیه شریفه نفی سبیل (و لن يجعل الله...) جهان بینی و دیدگاه عزت خواهانه ای را برای مسلمانان در روابط خود با کافران ارائه می دهد.

به طور مشخص عزت و سربلندی مسلمانان در کشور اسلامی در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و... متناسب با عزت تکوینی که برای اسلام و مسلمانان قرار گرفته، یکی از مصالح یا مقاصد عام و کلی است که باید در تعیین سیاست های کلان نظام اسلامی در عرصه روابط میان مسلمانان و کافران مد نظر قرار گیرد.

بر اساس تفسیری که از آیه شریفه نفی سبیل و آیات دیگر ارائه شد روشن می شود. عزت و سربلندی مسلمانان در برابر کافران یکی از اصول ثابت نظام اسلامی است که از آن به عنوان یکی از مقاصد یا مصالح عام یاد می شود. اما این اصل ثابت باید همراه با سایر ضوابط تشخیص مصالح و منافع ملی دیده شود تا بهره گیری از آن و گام برداشتن در جهت تحقق آن همراه با واقع نگری، پویایی و عقلانیت باشد. و در آخر باید تصریح کنیم که این قاعده فقهی استیلاء در همه زمینه های موجود را طرد نموده و به طور کلی مسلمانان را از وابستگی احتمالی در عرصه های مختلف اعم از غلبه نظامی، اقتصادی، تجاری، منطقی، سیاسی، فرهنگی یا غلبه در آخرت و یا غلبه تشریحی و تکوینی است. نفی می کند.

فهرست منابع:

قرآن کریم

۱. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم،
۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۷ جلد، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، ششم، ۱۴۱۲ هـ ق
۳. واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع،
۴. المیزان فی تفسیر القرآن طباطبایی، سید محمد حسین ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم مکان چاپ: قم نوبت چاپ: پنجم سال چاپ: ۱۴۱۷ ق
۵. التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج _ زحیلی و هبه بن مصطفی ناشر: دار الفکر المعاصر مکان چاپ: بیروت - دمشق سال چاپ: ۱۴۱۸ ق
۶. تفسیر نمونه مکارم شیرازی، ناصر ناشر: دار الکتب الإسلامیة مکان چاپ: تهران سال چاپ: ۱۳۷۴ ش نوبت چاپ: اول
۷. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷

۸. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
۹. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۲، ص: ۳۳۷ نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، هـ ق
۱۰. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ ق
۱۱. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهیه (للبجنوردی، السید حسن)، ۷ جلد، نشر الهادی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ -
۱۲. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - القدیمة)، ۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، اول، هـ ق
۱۳. خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ۷ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۵ هـ ق
۱۴. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره - چاپ: اول - تهران - ایران
۱۵.، کتاب الطهاره (للإمام الخمينی، ط - القدیمة)، هـ ق
۱۶.، توضیح المسائل (امام خمینی)، در یک جلد، اول، ۱۴۲۶ هـ ق

۱۷. خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، هـ ق

۱۸. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی - جمعی از مؤلفان، مجله فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربیة)، مؤسسه

دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، قم - ایران، اول، هـ ق

۱۹. لنکرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الطلاق، المواریت، در یک جلد، مرکز

فقهی ائمه اطهار عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق

۲۰. شیرازی، ناصر مکارم، کتاب النکاح (مکارم)، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران،

اول، ۱۴۲۴ هـ ق

۲۱.، دائرة المعارف فقه مقارن، در یک جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه

السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ هـ ق

۲۲. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت عليهم

السلام، ۳ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ ق